

## یادداشتی بر جایگاه مدرنیزاسیون و مدرنیته در کردستان ایران

احمد محمدپور<sup>۱۱</sup>

ادبیات فلسفی و نظری بسیار وسیع و پیچیده‌ای در زمینه‌ی تعاریف، کلیات، مشخصه‌ها و فرآیندهای مدرنیزاسیون و مدرنیته به زبان‌های فارسی و گاه کوردی وجود دارد که تکرار آن‌ها در اینجا نه تنها هیچ ضرورتی ندارد، بلکه صرفاً بر حجم فیزیکی بحث می‌افزاید؛ این واژه‌ها امروزه به هر دلیل چنان روزمره، عامه‌سازی و معمولی شده‌اند که نه جای مناقشه‌های جدی ندارند، بلکه استفاده و ارجاع به آنها نیز دال بر توانمندی یا ناتوانی مؤلف نیست. در مقابل و به همین اندازه، ادبیات پژوهشی و مطالعه‌های موردی بسیار نادر در این‌باره وجود دارد که درک عملی و واقعی ما را از این مفاهیم دچار ضعف کرده است. تصور می‌کنم که کمتر کسی در بین صاحب‌نظران علوم اجتماعی و انسانی کشور قادر باشد به بحث و مجادله‌ی عملی بر سر این موضوع‌ها بپردازد.

با کمال تأسف، علوم اجتماعی کشور از یک طرف و علوم اجتماعی کردستان از طرف دیگر توجه بسیار اندکی به بررسی عملی و درک جایگاه کشور و یا منطقه‌ی کردستان در بستر مدرنیزاسیون و مدرنیته کرده‌اند. این مسئله‌ی اسفبار را می‌توان با ارجاع به چند عامل کلیدی توضیح داد. نخست این که علوم اجتماعی کشور از دوره‌ی پیدایش تاکنون با اتخاذ سنت اثبات‌گرا / کمی‌گرا عمدتاً به مطالعات و بررسی‌های آماری، کمی و متعارف در مورد موضوع‌های ظاهراً زیرساختی و ضروری مانند برنامه‌های توسعه، جرم‌وجنایت و مسایل اجتماعی پرداخته و از پرداختن به بسیاری از موضوع‌های کلیدی دیگر به شدت اغماض کرده است.

دوم این که تحصیل کرده‌گان و محققان کورد نیز با تمایل و تأکید فزاینده بر ابعاد سیاسی جامعه‌ی کردستان به دلایل مختلف از توجه به دیگر ابعاد این جامعه مانند نوسازی، ارتباطات، خانواده، بهداشت، آموزش، قشربندی اجتماعی و خلاصه اکثر ابعاد غیرسیاسی فرهنگ کرد چشم‌پوشی نموده‌اند. سوم این که نهضت ترجمه‌ی آثار فلسفی و اجتماعی در طول یک دهه‌ی اخیر در ایران، اکثر دانشجویان و گاه محققان در کشور و به ویژه در کردستان را به سمت تحلیل‌های نظری و فلسفی انتزاعی حرکت داد که بسیار راحت و کم‌هزینه و در عین حال به‌غایت پر سروصدا و روشنفکرانه می‌نمود. و در نهایت، چهارم این که کاستی‌های موجود در استفاده از نظریه‌ها و روش‌های علوم اجتماعی و انسانی در بین اکثر تحصیل کرده‌ها نیز باعث شده است که میزان گرایش به انجام کارهای پژوهشی منسجم و علمی بسیار اندک باشد.

<sup>۱۱</sup> - استادیار جامعه‌شناسی تغییرات اجتماعی، دانشگاه بوعلی‌سینا، a.mohammadpur@yahoo.com

با این حال و در کمال مسرت، در خلال چند سال اخیر شاهد تغییر و تحول‌های ژرف در مطالعات کوردشناسی بوده‌ایم که انجام تعداد قابل توجهی از رساله‌های کارشناسی ارشد و دکترا شاهدهی بر آن است.

در این یادداشت کوتاه روی سخن مؤلف با موضوع مدرنیزاسیون و مدرنیته در جامعه‌ی کوردنشین ایران است. از این رو، به اختصار به نقد و ارزیابی این دو واژه پرداخته و به استناد برخی تحقیق‌های موردی به تعیین جایگاه آنها در جامعه‌ی کردستان پرداخته می‌شود.

دو مفهوم مدرنیزاسیون و مدرنیته در سطح نظری در علوم اجتماعی به دو بعد متفاوت اما در هم تنیده اشاره دارند (که البته ممکن است به طور همزمان نیز مطرح نشده باشند). مدرنیزاسیون بیشتر تأکید بر صنعتی و تکنولوژیک شدن / کردن جوامع دارد و مدرنیته به کنش و واکنش جوامع مختلف به عناصر بنیادین جهان مدرن و تجربه‌ی آن است. لازم به ذکر است که این دو در جهان واقعی به شکلی پیچیده در هم تنیده‌اند و جداسازی آنها امری دشوار است. چرا که ممکن است تجربه‌ی هر عنصر جدیدی از مدرنیزاسیون با نوعی تجربه از مدرنیته نیز همراه باشد. با این وجود مانند اکثر واژه‌های علوم اجتماعی، اکثر علاقه‌مندان هر دوی آنها را یکجا با هم به کار می‌برند. به نظر می‌رسد که استقبال و کنکاش مفهوم مدرنیته به دلیل تالاقی آن با مباحث غامض فلسفی و فکری و این که اصولاً یک بحث نظری است با اقبال بیشتری روبه‌رو شده است. چنین جهش یا پرش فکری از مدرنیزاسیون به سمت مدرنیته باعث شده بحث بر سر خود مفهوم مدرنیته همواره بی‌نتیجه رها شود، زیرا درک مفهوم مدرنیته بدون توجه به زمینه‌ها، مشخصه‌ها و فرآیندهای نوسازی اصولاً بی‌معنا است. مدرنیزاسیون تنها یک فرآیند ساده نیست، بلکه امتداد تاریخی و نظری آن به پدیده‌ای تبدیل شده که امروزه با واژه‌های متفاوت و گاه متناقضی چون جهانی شدن، پست‌مدرنیسم، جامعه‌ی شبکه‌ای و نظایر آن بیان می‌شود. این به معنای آن است که درک تغییرهای فرهنگی، فکری، اقتصادی یا سیاسی معاصر بدون درک عناصر و پویایی‌های مدرنیزاسیون به هیچ‌وجه امکان‌پذیر نیست. با این حال، اکثر ما با عجله‌ی فراوان به وسط مجادله‌های مدرنیته، پست‌مدرنیته، جهانی شدن و غیره پرش می‌کنیم و زمانی که باید دایه‌های خود را مستند سازیم، جز برخی موارد و مشخصه‌ها از فرهنگ روزمره و عامه‌ی شهرهای ناموزون منطقه‌ی کوردستان چیزی در دست نداریم. از همین روست که مثلاً فلان خیابان را نماد پست‌مدرنیسم تعریف می‌کنیم، برخی ارتباط‌های بین دو جنس را دال بر حرکت به سمت سیاست‌ها و سبک زندگی مورد بحث گیدنز تلقی کرده یا وجود چند دیش ماهواره را حاکی از ظهور جامعه‌ی شبکه‌ای کاستلز در کوردستان تلقی می‌کنیم. اگر کسی نیز نسبت به این دایه‌های غیرعلمی معترض شد با برجسپ محافظه‌کاری یا تفکر ارتجاعی از وی دور می‌شویم.

حال اجازه دهید قدری منظم‌تر وارد بحث شده و ابتدا دو مفهوم مدرنیزاسیون و مدرنیته را تعریف کنیم؛ سپس، با ذکر برخی مشخصه‌های هر کدام به خواننده اجازه دهیم خود به ارزیابی جایگاه جامعه‌ی ما در بستر این دو مفهوم بپردازد.

کتاب‌ها و مقاله‌های متعددی در زمینه‌ی نوسازی و مدرنیته به‌نگارش درآمده و ترجمه شده‌اند. لذا در اینجا سعی می‌شود با نگاهی غیرآموزشی به قضیه نگاه شود. به پیروی از برینگتون مور، نوسازی عبارت است از دگرگونی "کامل" جامعه‌ی سنتی و تغییر آن به یک جامعه‌ی مدرن با انواعی از تکنولوژی‌ها و سازمان‌های اجتماعی آن‌طور که در اقتصادهای پیشرفته و ثروتمند و از نظر سیاسی تثبیت‌شده‌ی جوامع غربی دیده شده است. این فرآیند دارای مشخصه‌های بارزی چون شهرنشینی، صنعتی‌شدن، ارتباطات و حمل‌ونقل، سکولاریزاسیون و عقلانیت، دموکراتیزاسیون، سنت‌زدایی، گسترش آموزش و بهداشت مدرن، افول نظام‌های خویشاوندی گسترده و پیدایش خانواده‌ی هسته‌ای و به‌طور کلی نوشتن همه‌ی عناصر جامعه است. تجربه‌ی تاریخی کشورهای پیشرفته‌ی کنونی نشان داده که با ورود و کاربست عناصر فرآیندهای نوسازی در جامعه، ساختارهای ارزشی، گرایشی، نگرشی، ایده‌ای، تجربه‌ای و به‌طور کلی سازمان اندیشه و رفتار آن جامعه نیز دگرگون شده است. این دگرگونی در سطح ایده و تجربه به مدرنیته موسوم است. مدرنیته به مثابه‌ی محصول و پیامد تثبیت عناصر و پیامدهای نوسازی تعریف می‌شود که در قالب دو مفهوم کلی عقلانیت و تعین تبلور می‌یابد. عقلانیت با شاخص‌هایی چون محاسبه‌پذیری، پیش‌بینی‌پذیری و مسئولیت‌پذیری مشخص می‌شود. تعین نیز به‌معنای قطعیت و نظم فزاینده‌ای است که نظام اجتماعی را در برخورد با خود و محیط محاط بر خود حفظ می‌کند. رویکردهای نظری مرتبط با مدرنیته نشان داده‌اند که نوسازی زمینه‌ی بنیادی ایجاد مدرنیته است و بدون آنها امکان تجربه‌ی جهان مدرن وجود ندارد.

حال با این مقدمه‌ی نظری بسیار کوتاه به ارزیابی این دو مفهوم در جامعه‌ی خود می‌پردازیم. سؤال‌های ما بسیار ساده اما در حین حال چالش‌برانگیز هستند:

- آیا ما فرآیند و پیامدهای نوسازی را تجربه کرده‌ایم؟
- کدام فرآیندها را تجربه کرده‌ایم و از هر کدام تا چه اندازه؟
- تاریخ ورود نوسازی به کردستان چه زمانی است و از چه منطبق و فرآیندی پیروی کرده است؟
- آیا مدرنیته مورد نظر به‌دنبال آن در کردستان ظهور کرده است؟
- آیا مفاهیم یا تجربه‌هایی چون عشق سیال، زندگی سیال، مدرنیته‌ی سیال یا ترس سیال باومن را سراغ داریم؟
- آیا شواهدی از افسون‌زدایی مدرن ماکس وبر یا افسون‌زدگی جدید ریتزر را در دست داریم؟
- آیا کسی شواهدی از جامعه‌ی شبکه‌ای کاستلز را با این اینترنت پرسرعت سراغ دارد؟

- آیا منظور از اجتماع‌های تخیلی آندرسون همان شبکه‌های ماهواره‌ای محلی هستند که در آن شب و روز می‌خوانیم و می‌رقصیم؟

- آیا اخلاق شهروندی برایان ترنر را می‌توانیم در فضاهای ترافیک استرس‌زای خود نظاره کنیم؟

- وجود چند پاساژ و ارتباط بین چند دختر و پسر را می‌توانیم دال بر پست‌مدرنیسم در خیابان‌های سنندج ذکر کنیم؟ آیا واقعاً انسان مدرن این چنین پرسه می‌زند؟ اگر چنین است، این همه دانش و تکنولوژی در جهان مدرن چگونه تولید می‌شود؟ آیا بهتر نیست با ارجاع به فهرست مشخصه‌های انسان مدرن اینکلس دست به خودآزمایی بزنیم؟

- آیا فرهنگ ما به معنای گیدنزی کلمه فرآیند از جاکنندگی زمان و مکان را طی کرده است یا هنوز درگیر روابط عمیق سنتی در بسیاری جهات هستیم؟

- در نهایت جایگاه ما در عرصه‌ی تولید و بازتولید امر مدرن یا پست‌مدرن کجاست؟ مگر نه این است که انسان مدرن، امر مدرن را نیز می‌آفریند؟

اگر در این راستا فعالیت فکری و عملی جدی نداشته باشیم و اگر چنین پرسشهایی را تندروانه محسوب کنیم بی‌گمان انرژی خود را همواره بی‌جهت بر سر بحث‌های انتزاعی خواهیم گذاشت که آنها نیز ما را به جایی نمی‌رساند.

در این شرایط بهتر است بپرسیم ما چه عناصری از زندگی مدرن یا به عبارتی مدرنیته را وارد کرده و از هر کدام تا چه میزان را تجربه کرده‌ایم؟ برخلاف دیگر نوشته‌ها و مقاله‌ها، ما به‌جای آنکه نتیجه‌گیری را در آخر بحث بیاوریم، در همین جا به آن اشاره کرده و سپس شواهدی از مطالعه‌های موردی انجام‌شده را جهت ارزیابی داعیه‌های مطرح‌شده ذکر خواهیم کرد. استدلال اساسی این یادداشت آن است که "کردستان ایران ابعادی از فرآیند و پیامدهای نوسازی را تجربه کرده است. این ابعاد به دلایل مختلف در امتداد با تجربه‌ی آن در ایران به صورت ناموزون وارد شده و از این رو به توسعه و نوسازی ناموزون، نامتعادل و مخدوش منتهی شده است. از این رو، میزان تجربه‌ی مدرنیته نیز ناموزون و نامتعادل است".

حال با ارجاع به برخی مطالعات موردی، به ذکر شواهدی از این داعیه می‌پردازیم.

محمدپور (۱۳۸۰ و ۱۳۸۵) در مطالعه‌ی فرآیند و پیامدهای نوسازی در شهرستان سردشت از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۷۹ که با رویکرد انسان‌شناختی و روش‌شناسی مردم‌نگاری به مدت ۶ ماه صورت گرفته است نشان داد که سابقه‌ی ورود عناصر نوسازی به این شهر به دوره‌ی پهلوی اول می‌رسد. وی به این نتیجه رسید که فرآیند نوسازی به تدریج بسیاری از جنبه‌های فرهنگ و جامعه سنتی را دگرگون ساخته است. استقرار ادارات دولتی در منطقه، اجرای اصلاحات ارضی، ورود تکنولوژی نوین از جمله وسایل ابزارها، تأسیس مدارس نوین، احداث جاده‌ها و بالاخره تبدیل دهکده‌ی سردشت به شهر سردشت باعث دگرگونی در نظام اجتماعی - سیاسی و فعالیت‌های اقتصادی گردیده است. فروپاشی نظام ارباب-رعیتی و انتقال قدرت از ایل و قبیله به دولت، ساختار سیاسی منطقه را تغییر داده و در نتیجه سران ایلات،

قدرت سنتی را از دست داده‌اند، هر چند اعضای خانواده‌های آنها اکنون در ادارات دولتی نفوذ کرده و از موقعیتی مناسب برخوردارند. فرصت‌های شغلی جدید و دستیابی به آنها از طریق سوادآموزی نوین، باعث تحرک اجتماعی گردیده به طوری که پایگاه اجتماعی افراد اکنون به صورت اکتسابی است. فعالیت‌های اقتصادی متنوع شده، هر چند بسیاری از اهالی هنوز به کشاورزی - دامداری اشتغال دارند. به طور کلی اکثر جنبه‌های زندگی مردم این سامان دچار دگرگونی شده است، با این حال بسیاری از جنبه‌های فرهنگ سنتی در نواحی شهری و روستایی همچنان پابرجا مانده و بخش زیادی از آن فرهنگ در برابر نوسازی مقاومت کرده است.

محمدپور، رضایی، قادرزاده و امین زاده (۱۳۸۴) نیز در مطالعه‌ی مشترک خود با عنوان تدوین سند توسعه‌ی شهرستان بانه با بررسی ابعاد مختلف آن جامعه به نتایج مشابه با مطالعه‌ی سردشت دست یافتند. محمدپور (۱۳۸۶) و محمدپور و رضایی (۱۳۸۷) در پژوهش خود با اتخاذ رویکرد تفسیرگرایی اجتماعی به بازسازی معنایی پیامدهای نوسازی در منطقه‌ی اورامانات تحت کردستان از منظر ساکنان آن سامان پرداختند. هدف عمده‌ی این مطالعه بررسی درک، تفسیر و ارزیابی پیامدهای نوسازی بود، آن‌طور که توسط مردم تحت مطالعه تجربه می‌شوند. در این مطالعه پیامدهای نوسازی در ابعاد اقتصادی، قشربندی اجتماعی، آموزش مدرن، بهداشت مدرن، اعتقادات، تکنولوژی، ارتباطات و حمل و نقل، زبان، خویشاوندی و تعاملات اجتماعی با استفاده از روش مردم‌نگاری و رهیافت نظریه‌ی زمینه‌ای مورد بررسی قرار گرفتند. یافته‌ی نهایی حاصله از تحلیل داده‌های مطالعه، درک نوسازی به مثابه‌ی ساختار بخش و ساختار شکن بود. بر اساس این یافته، مردم اورامان پیامدهای نوسازی را به مثابه‌ی ساختار بخش و ساختار شکن دریافته‌اند که در آن نوسازی از یک طرف ساختارهای جدیدی به جامعه آنان بخشیده، اما همزمان بسیاری از ساختارهای سنتی آنان را نیز دچار افول کرده است. از این‌رو، مقاومت‌های سنتی متعددی مخصوصاً در ابعاد ارزشی، اعتقادی، هنجاری و به‌طور کلی ابعاد فرهنگ غیرمادی در برابر نوسازی صورت گرفته است.

محمدپور، صادقی، رضایی و پرتوی (۱۳۸۷)، با استفاده از رهیافت روش تحقیق ترکیبی به مطالعه‌ی تأثیرهای نوسازی بر نظام خانواده و خویشاوندی در دو سطح عینی - ساختاری و ذهنی - معنایی در میان ایلات منگور و گورک شهرستان مهاباد پرداخته‌اند. نتایج بررسی نشان می‌دهند که خانواده در بین ایلات مذکور هم از نظر ساختاری و کارکردی و هم از نظر معنایی - تفسیری در معرض تغییرات نسبی بوده است. یافته‌های کمی و کیفی این مطالعه نشان داد که سه عنصر شهرنشینی، آموزش مدرن و رسانه‌های ارتباطی بر تضعیف ابعاد خانواده‌ی سنتی و پیدایش شکل مدرن آن مؤثر بوده‌اند. با این حال، هنوز بخش عمده‌ای از ساختار خانواده و خویشاوندی در بین این دو اجتماع ایلی سنتی مانده و در برابر تغییرات مقاومت می‌کند. برای نمونه در این جوامع فرایندهایی همچون رشد سواد و آگاهی یا بهبود بهداشت و یا دسترسی به رسانه‌ها را مثبت و تضعیف ارزشهای سنتی (دینی و غیر دینی)، کاهش قدرت

مردان در خانواده (حتی در میزانی بسیار اندک)، و سستی پیوندهای خویشاوندی را منفی تلقی کرده و استراتژیهای خاص پذیرش یا مقاومت را اتخاذ کرده‌اند. آنها در مطالعه‌ی دیگر خود (۱۳۸۸) به بررسی معنایی تغییرات خانواده در میان این دو ایل پرداختند و مجدداً به نتایج مشابه دست یافتند.

نتایج این مطالعات و دیگر پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه‌های مختلف در کردستان نشان داده است که ای جامعه بسیاری از عناصر و فرآیندهای نوسازی - سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی - را به میزان‌های مختلف تجربه کرده، واکنش خاص خود نسبت به این فرایندها نشان داده و از اینرو تجربه‌ای خاص خود (خواه کامل باشد یا ناقص، موزون یا ناموزون، تحمیلی یا خودخواسته و...) از عناصر بنیادین و اساسی مدرنیته و مدرنیزاسیون داشته است.

نهایتاً اینکه باور به این امر که هر جامعه‌ای، از جمله جامعه‌ی کردستان، ممکن است به شکل خاص خود مدرنیته را تجربه کرده باشد (که به نمونه‌هایی از آنها در بالا اشاره شد) و در آینده تجربه کند، نباید ما را از این نکته‌ی اساسی غافل کند که مدرنیته و ریشه‌ی آن روشنگری دارای اصولی بنیادین و اساسی است؛ و در خوانش تجربه‌ی مدرنیته در هر جامعه‌ای، از جمله کردستان، باید این اصول را همواره در نظر داشت و نحوه‌ی کنش و واکنش جامعه را نسبت به آنها با نگاهی انتقادی بررسی کرد؛ باید دید که این اصول به چه اشکالی وارد این جامعه شده‌اند، چه واکنشهایی را به دنبال داشته‌اند، چگونه - خوب یا بد - پرورانده شده‌اند و برای انطباق با جامعه چگونه تغییر شکل داده شده‌اند. این امر مهم مستلزم عبور از لایه‌های نظری مرتبط و نفوذ در واقعیات جاری در جامعه است.

#### منابع:

- محمد پور، احمد (۱۳۸۶) بازسازی معنایی پیامدهای نوسازی و تغییرات اجتماعی در منطقه اورامان کردستان، رساله دکترای جامعه شناسی، دانشگاه شیراز
- محمدپور، احمد، مهدی رضایی، لطیف پرتویی، رسول صادقی (۱۳۸۷) سنت، نوسازی و خانواده: مطالعه‌ی تغییرات خانواده در میان ایلات منگور و گورک شهرستان مهاباد، مرکز مطالعات و پژوهشهای جمعیتی آسیا و اقیانوسیه.
- محمد پور، احمد (۱۳۸۰) فرآیند و پیامدهای نوسازی در کردستان ایران: مطالعه موردی سردشت، پایان نامه کارشناسی ارشد جامعه شناسی، دانشگاه شیراز
- محمد پور، احمد (۱۳۸۵) بررسی جامعه شناختی فرآیند و پیامدهای نوسازی در کردستان ایران، نامه انجمن انسان شناسی ایران.
- محمدپور احمد، رضایی، قادرزاده و امین زاده (۱۳۸۴) اجرا و مجری طرح تدوین سند توسعه راهبردی شهرستان بانه، کارفرما: فرمانداری بانه.
- محمدپور، احمد، مهدی رضایی (۱۳۸۷) درک معنایی پیامدهای ورود نوسازی به منطقه‌ی اورامان کردستان ایران به شیوه‌ی پژوهش زمینه‌ی، دکتر، مجله انجمن جامعه شناسی ایران، دوره نهم، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۷